

# کلمه در دست حافظ ابزاری برای انتقاد

پرویز اهور



مطلب "حافظ آئینه دار تاریخ" نوشته دکتر پرویز اهور را در شماره ۱۵ آئینه احتمالاً دیده و مطالعه کرده‌اید. اینک در این شماره قسمت دوم آن مطلب را می‌خوانید. دکتر اهور این دو مطلب را قبلاً در اختیار آئینه قرار داده بودند و چنین تصور می‌رفت که قصد دارند بقیه آن را هم در آئینه انتشار دهند. اما از آنجا که قرار شد این سلسله مطالب به صورت کتابی انتشار یابد، چاپ همه آنها قبلاً در آئینه صحیح به نظر نمی‌رسید.

اینکه چاپ این قسمت از مقاله به تاخیر افتاد نیز به قصد این بود که کتاب یادشده هرچه بگردد و تازه‌تر باشد، اما به جهت اینکه نویسنده اجازه چاپ این مطلب را به آئینه داده‌اند و سال آینده از طرف یونسکو سال بزرگداشت حافظ اعلام شده است، در شماره ویژه نوروز بخش دوم این سلسله مقالات را منتشر می‌کنیم.

یک خواننده گرامی آئینه پس از مطالعه بخش نخست (حافظ، آئینه دار تاریخ) با سابقه آشنائی که با نگارنده داشت در یک مذاکره تلفنی چنین گفت: شما که در (کلک خیال انگیز) بیشتر، از عالم بودن حافظ سخن گفته‌اید تا عارف بودنش آیا اکنون از او یک سیاستمدار و تاریخ نگار و معصوم ارائه کرده‌اید؟

اکنون برای آنکه نکند چنین توهم‌هایی برای دیگران نیز پدید آمده باشد نخست چند توضیح را لازم و مفید می‌دانم.

۱- آنچه در زمینه گناه درباره حافظ گفته یا نوشته‌ام از درد آشنائی و انسان دوستیش حکایت می‌کرده است نه معصوم بودنش، معصوم بودن تصور باطلی است که حافظ خود نیز هیچگاه دچار آن نشده، چنانکه گفته است، جایی که آدم صغری یعنی نخستین انسان مخلوق و برگزیده خداوند دچار عصیان و فافرمانی شد فرزندان آدم را دعوی بی‌گناهی کردن زبینه نیست:

جایی که برق عصیان بر آدم صغری زده ما را چگونه زبید دعوی بی‌گناهی؟ نوشته مشروح خود را در این باره مکرر می‌

کنم.

۲- تاریخ نگار بودن حافظ با عالم بودنش ناسازگار نیست ولی چون بیشتر تاریخ نگاران تاریخ‌ساز و دروغ‌پرداز بوده‌اند درباره حافظ به جای (تاریخ نگار) آئینه دار تاریخ را برگزیدیم تا معنی خدمتگزار صادق تاریخ را داشته باشد.

۳- مقاله خود را یک بار دیگر خواندم ولی در آن برای حافظ تصویر یک (سیاستمدار) را نیافتم. شکرگزار بودن حافظ از نداشتن زود مردم آزاری کجا، سیاستمداری کجا؟ وفا کردن، ملامت کشیدن و خوش بودن ورنجیدن را کافری شمردن حافظ کجا و سیاستمدار بودن کجا؟ از آنجا که شاید این برداشت از تفاوت نگرش به معانی سیاست برخاسته باشد بیایید در این گرم بازار سیاست با مشخصات این کالا بیشتر آشنا شویم.

معنی اصلی لغوی سیاست رام کردن اسبان چموش است و مجازات و تیز شکنجه و عذاب و کشتن. چنانکه سیاستگاه یعنی جایگاه کشتن و شکنجه و مجازات کردن و سیاستگر یعنی عقوبت کننده، خونریز و

جلاد. و، سبیس که اسم فاعل و به معنی سیاستگر است در ضمن یعنی دامدار، این کار نیز تازیانه بوده است و سبیس پس از توفیق در کار رام کردن، به وسیله سیخ و آهن گداخته و تفته نام مالک اسب را بر پوست بدن حیوان داغ می‌زده و بدینگونه (سند مالکیت) اسب را به نام مالکش (صادر) می‌کرده است تا در صورت گریختن اسب، به مدد همان مشخصات داغ حیوان ریمده و گریخته را باز شناسند و برای بیگاری قادم مرگ باز آورند.

اگر سبیس این کار را با اسبان چموش می‌کرده است در عرصه کثورداری نیز سیاستمدار همان شیوه‌ها را برای رام کردن انسان‌ها و به قول خود (تربیت) کردن آنها به کار می‌گرفته است چنانکه مردم را پس از دزدیدن یا اسیر گرفتن، به بازارهای برده فروشان عرضه می‌داشته‌اند و مالکن بردگان، بر پوست بدن ایشان نام‌های خود را با آهن داغ و گداخته می‌زده و بدینگونه مالکیت خود را تنفیذ می‌کرده‌اند و به موجب چنین سندی برده یا بنده گریخته را می‌یافته و برای

بیکاری و بهره‌کشی بی‌رحمانه باز می‌آورده‌اند و برای سیاستمداران، ملت و مردمان، اسباب چموشی بوده‌اند که با تازیانه‌های زور و ظلم رامشان می‌کرده، سپس داغ‌های ناپیدای خود را بر روحشان می‌نهاد و سرنوشتشان را رقم می‌زده‌اند، به بیانی دیگر، ملت‌ها و مردمان، عروسک‌ها یا لیمتکان خیمه‌شب بازی سیاست بوده‌اند و سیاستمداران ایشان را یا تارهایی نامرئی که بر انگشتانشان بسته بوده است، به حرکت و بازی درمی‌آورده‌اند.

دیدن گونه انسان دوستن مهربان و بی‌آزاری که طالعشان مدد می‌کرده و از نیش زهر آگین مازهای سیاست مسموم یا جوان-مرگ نمی‌شده‌اند مارگزیدگانی می‌گشته‌اند که ریسمان سیاه و سفید را نیز مار می‌دیده و از آن می‌زمیده‌اند و حافظ یکی از این مارگرزیدگان ریمیده از سیاست بوده که برای رسوا کردن سیاستمداران به مدد نبوغ شاعری خود آئینه‌دار تاریخ شده و از شکفت کاریهای حیرت‌آور و پوابعجی‌ها یا شعبده بازیهای بازیگران سیاست‌پرده برگرفته است:

پری‌نفته رخ و دیو در کرمه‌ناز  
بسوخت دیده ز حیرت که این چه پوابعجی است

زیرکی را گفتم این احوال بین خندید و گفت صعب روزی، پوابعج کاری، پریشان‌عالمی اگر این توصیف‌ها به‌اطناب نکشیده و بس بوده باشد به مطالعه شواهد و مصدیق دیگری در اثبات مدعی آئینه‌دار تاریخ بودن حافظ باز گردیم.

محتسب

درفرون وسطا، در کشورهای اسلامی خاصه در ایران، در کنار محاکم شرع، سازمان دیگری وجود داشته که وظیفه مراقبت و نظارت امر به معروف و نهی از منکر را انجام می‌داده و نامش حسب یا احتساب بوده است و مسئول آنرا والی حسب یا محتسب می‌گفته‌اند.

ماوردی فقیه نامدار قرن پنجم هجری در کتاب احکام السلطانیه (یعنی احکام حکومتی) وظایف محتسب را بر شمرده است.

ابن‌خلدون تاریخ نگار نامی قرن ششم هجری نیز در مقدمه مشهور خود، به شرح وظایف محتسب پرداخته و نوشته است: محتسبی وظیفه‌ای دینی از باب امر به معروف و نهی از منکر است و محتسب در حقیقت اموری را انجام می‌دهد که از لحاظ تعمیم و سهولت اغراض، قاضی از آنها دوری می‌جوید، از این رو اینگونه امور را به او می‌سپارند تا از این راه به منصب قضا خدمت کند (ج ۱- فصل سی و یکم ص ۴۳۲-۴۳۳) جامع‌ترین تعریفی که در منابع عربی درباره وظایف محتسب نوشته‌اند چنین است:

(هی امر بالمعروف، اذا ظهر تركه ونهی عن المنکر اذا ظهر فعله) و بدینگونه هر جا که ترك گفتن امر به معروف و عمل کردن به منکر ظاهر و علنی می‌شده انجام وظایف و مداخله محتسب لازم می‌آمده است. چنانکه در کلام خیال‌انگیز می‌خوانیم (ج ۲ - ص ۲۸۱) والی حسب یا محتسب برای انجام وظایف خویش همکاری داشته و به یاری ایشان به تجسس در اعمال مردم می‌پرداخته است. مهم‌ترین این وظایف عبارت بوده است از مراقبت در حسن انجام نمازهای جمعه، عدم تظاهر به روزه خواری، رعایت حجاب زنان و عدم گفتگو و معاشرت ایشان با مردان در معاشر، بازداشت میخواران، مستان، قماربازان، معتادان به مواد مخدر، روسپیان، مبارزه با کم‌فروشی و گران‌فروشی و احتکار و تقلب در کسب، عمل محتسب بیشتر جنبه قادیب داشته و قادیب او به صورت تعزیر و انجام حدود بوده است. محتسب اگر به تشکیل اجتماع یا مهمانی‌ای که در آن مردان و زنان به عشرت و شادمانی مشغول بوده‌اند پی می‌برد بی‌اعتنا به مصون بودن حریم و حرمت خانه و ممنوع بودن ورود غیر مجاز به آن وارد خانه می‌شد. اگر خمر شراب می‌یافت آنرا می‌شکست و میخواران را حد می‌زد یا تعزیر می‌کرد. نوشته‌اند که محتسبان حتی وارد کاخ‌های شاهان و خانه‌های حجت‌الاسلام‌ها می‌شده و اگر عمل به منکری می‌دیدند به صاحب آن کاخ یا خانه هشدار می‌داده و حتی اخطار می‌گرفته‌اند.

شاید آخرین شرح جامعی که درباره محتسب و شرایط و وظایف او نوشته شده سخنان مرحوم استاد مطهری در رساله‌ای که گفتار بوده باشد:

(معمولاً فقها برای امر به معروف و نهی از منکر چهار شرط ذکر می‌کنند: یکی علم و معرفت، دیگری اثر و نتیجه، سوم نبودن ضرر، و به تعبیر بعضی از فقها مترتب نشدن مفسده. چهارم ادامه و اصرار متخلف یعنی آنکس که معروف را ترك کرده یا مرتکب منکر شده خودش منصرف نماند و پشیمان نشده باشد (ص- ۴۹) محتسب ناظر و مراقب اعمال مردم بوده که مرتکب منکرات نشوند و مخصوصاً میخوارگی و میخواران را سخت تحت نظر داشته (ص- ۵۲) امر به معروف و نهی از منکر شرایطی دارد و اولین شرطش حسن نیت و اخلاص است و ما فقط در دو مورد منکراتی که علنی است و به آنها تجاهر می‌شود حق تجسس و مداخله داریم و در اموری که مربوط به زندگی خصوصی مردم است نداریم ولی در گذشته نزدیک یک عده مردم ماجراجو و شرور بالطبع که می‌خواستند ماجراجویی کنند و حساب خورده‌های خود را با مردم صاف کنند این اصل مقدس را دست‌آویز قرار می‌دادند و احياناً

برای آنکه بتوانند مقاصد خود را عمل کنند چند صباحی در گوشه مدرسه زندگی می‌کردند و برای خود عبائی وردائی و عمامه و فعلین و ریش و هیکلی می‌ساختند و بعد به جان مردم می‌افتادند و چه جرم‌ها و جنایات‌ها که به این نام نند و چه منکرات شنیع که به نام امر به معروف و نهی از منکر واقع نند. داستان‌ها در این زمینه همه شنیده‌ایم و می‌دانیم (ص- ۶۲ ده گفتار)

پاری، مرحوم استاد مطهری در این گفتار نمونه‌ای را نیز شرح داده‌اند.

باتوجه به اینکه امیر مبارزالدین بنیان‌گذار آل مظفر در چهل سالگی از میخوارگی و ارفکاب انواع گناهان توبه کرد و چون خاندان آل‌اینجو را برانداخت و خود بر مسند قدرت و حکومت در شیراز تکیه زد انجام وظایف محتسب شهر را خود بشخصه به عهده گرفت و حتی وظایف قاضی و حاکم شرع را نیز که از وظایف محتسب جدا بود خود عهده‌دار شد، خود صدور حکم و خود اجرای حکم کرد و خود به حد و گردن زدن و خون ریختن بدون احساس کوچکترین تأثر یا تاسفی پرداخت به حق، به وسیله فرزندان خود و مردم نکته سنج شیراز لقب محتسب یافت و این لقب به دست حافظ حربه‌ای داد تا به وسیله آن سنگین‌دلی، بیرحمی، بیسوادی، خوfernیزی و مهم‌تر از همه ترویر و ریاکاری و مردم فریبی و دکانداری محتسب و یارانش را انتقاد کند و در به تصویر کشیدن اعمال ایشان نیز آئینه‌دار صادق تاریخ روزگارش باشد و کوبنده‌تر از همه آنجاست که از رندی محتسب سخن گفته است.

می‌دانیم که رندی در مفهوم مثبت آن مکتب حافظ است ولی وی آنرا در معنی منفیش درباره امیر مبارزالدین یا محتسب زمانش به کار برده و از آن ریاکاری را اراده کرده و گفته است: استاد طریق رندی محتسب است چرا که با وجود میخوارگی و مست بودن پنهانیش تحت تأثیر تظاهرات خمر شکستن و میخواران را تعقیب نمودن و بی‌رحمانه و به سختی حد زدن، تعزیر کردن و کیفر دادنش، کسی در حق او گمان مست بودن نمی‌برد.

ای دل طریق رندی از محتسب پیاموز مستست و در حق او کسی این گمان ندارد. محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد برد قصه ماست که بر هر سربازار بماند. می‌ده که شیخ و حافظ و ممتی و محتسب چون نیک‌بنگری همه ترویر می‌کنند.

این محتسب، سخت‌گیر، خشمکین و وعصبی و تندوتیز و روزگار فتنه انگیز بوده است: به بانک چنگ مخور می‌گه محتسب تیزست، به عقل نوش که ایام فتنه انگیزست،

که همچو چشم صراحی زمانه خوریزست .  
زمانی که محتسب باعمل کودتا گونه  
پسرانش سرفگون وزندانی شدحافظ این بشارت  
را درغزلی چنین سرود:

ای دل پشارتی دهمت محتسب نماند  
وز می جهان پراست وبت می گسارهم  
آن شد که چشم پدنگران بودی از کمین  
خضم از میان برفت و سرشک از کنارهم  
به یاری فقط یک بیت، ترس و وحشتی را  
که در اثر جستجو گریها و خبرچینیها در  
زندگی خصوصی مردم و سرشک ریختنهای  
ناشی از آنها برزندگیها سنگینی می کرده  
است یا (نگاه چشم بد که در کمین نشست  
بود ترسیم کرده است.

سخت گیریهای محتسب شراب خوارگی  
را از میان پرفداشته بود، پنهان کاری را  
شدت داده و از جمله مایه شراب خاکی  
ساختن و آنرا پنهانی و با ترس و لرز نوشیدن  
شده بود. این است که چون (محتسب)  
پرافتاد روزگار دیگری آغاز شد که حافظ  
آنرا نیز در چهار بیت گزارش کرده است:

شد آنکه اهل نظر بر کناره می رفتند  
هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش  
به صوت چنگ بگوئیم آن حکایتها  
که از نپختن آن دیگ سینه می زدجوش  
شراب خاکی ترس محتسب خورده  
به روی یار بنوشیم و بانگ نوشانوش  
ز کوی میکده دوشش بدوش می بردند  
امام شهر که سجاده می کشید بدوش  
شدت مستی را ببینید که توان راه رفتن  
بر سر پا باقی نگذاشته و ناچار به دوشش  
کشیده اند. در همینجا و در چنین افراط  
کار بهائی که عکس العمل اجتناب ناپذیر آن  
فشارها و شدت عملها بوده، حافظ به مردم  
روزگارش پندی کوتاه و جامع داده است:

مکن به فسق مباحات وز هدم مفروش.  
(محتسب) با شدت و قدرت حکومت کرده  
ولی حافظ هرگز نام او را بر زبان نرانده  
بلکه لقب محتسب را ابزاری برای انتقاد و  
رسوا ساختنش یافته است.

این محتسب یا امیر مبارز الدین بنیان  
گذار آل مظفر یک لقب دیگر هم داشته  
است: (شاه غازی). غزا یا غزوه یا جهاد،  
جنگ مذهبی با کفار است و امیر مبارز  
الدین چون از جمله علم جنگ در راه اسلام  
را به دوش می کشیده لقب (شاه غازی) را نیز  
یافته بوده است و حافظ با این عنوان نیز  
تصویر دیگری از او ارائه کرده است:

شاه غازی خسرو گیتی ستان  
آنکه از شمشر او خون می چکید  
سروران را بی سبب می گرد جس  
گسردان را بی خطر سر می برید  
عاقبت شیراز و تبریز و عراق  
چون مسخر کرد وقتش در رسید  
آنکه روشن بد جهان بینش بدو

میل در چشم جهان بینش کشید  
(اشاره به اینکه به فرمان شاه شجاع  
فرزند امیر مبارزالدین در چشمانش میل  
کشیده و کورش کرده اند).

آنکه از شمشر او خون می چکید تصویر  
کامل و جامعی از امیر مبارزالدین است زیرا  
که خون چکیدن با تازه بودن خون و استمرار  
خونریزی ملازمه دارد و امیر مبارزالدین که  
جلادان و میر غضبان را در خدمت خویش  
داشته چون گویا لذت بیمار گویه ای از  
ریختن و چکیدن خون انسان می برده قاتلان  
را غالباً خود به دست خویش قصاص و مجازات  
می کرده و از جمله گردن می زده است.

یا این وجود انصاف و بزرگی و عبرت  
آموزی حافظ این آئینه دار تاریخ را ببینیم  
که حتی در مرگ چنین حاکم سنگین دل و



خونریزی شادی نکرده، هشدار و بنده داده  
است:

دل منه بر دنیی و اسباب او  
زانکه از وی کس وفا داری ندید  
کس عسل بی نیش ازین دکان نخورد  
کس رطب بی خار ازین بستان نجسید  
کار

حافظ کار را جز در معنی مشهور آن یکی  
به معنی جنگ په کار برده است و دیگری  
فحشا یا روسپیکری و در این معنی اخیر  
گزارشی از وضع اجتماعی زمانش نهفته  
است:

دوستان دختر رز توبه ز مستوری کرد  
شد سوی محتسب و کار به دستوری کرد  
دختر رز انگور و کنایه از شراب است  
و شاید نخستین شاعری که آنرا در ادب

فارسی به این معنای کنایی به کار برده رود کی  
بوده باشد سپس منوچهری و آنکاه خیام  
نیشابوری.

ناگفته نماند که «خون رز» تعبیر دیگری  
از شراب نظیر دختر رز است که حافظ جایی  
دیگر آنرا نیز در شعر خود نشانده است:  
چه شود گر من و تو چند قدح پاده خوریم  
پاده از خون زانست نه از خون شماسست  
که یادآور یک رباعی منسوب به خیام است:

ای مفتی شهر از تو پر کار تریم  
با این همه مستی ز تو هشیار تریم  
تو خون گسان خوری و ما خون رزان  
انصاف پده کدام خونخوار تریم  
بازی بیت: دوستان دختر رز ... که در  
صدر این پختن بدان استناد رفت گویای  
دو حقیقت و افشاکری تلخ از عصر حافظ در  
شیراز است یکی مستور و پنهان بودن شراب  
خواری بدون اجازه و دستوری محتسب و  
و دیگر اینکه دختران شیرازی چون از  
نجات (مستوری) توبه می کرده اند برای  
«کار» نزد محتسب می رفته و با جلب موافقت  
و کسب اجازه یا «مستوری» از او در عذر تکره  
ها به «کار» مشغول می شده اند.

در کتاب تمدن اسلامی در قرن چهارم  
هجری (۱) به نقل از کتاب اخبار الحكمای  
قفلی درباره شهر اسلامی لاذقیه (بندری در  
سوریه امروز) تپه هنگامی که رومیان بر آن  
تسلط داشته اند چنین آمده است: از ویژگی  
های شهر لاذقیه این بود که محتسب هر شب  
فواحش را باغریبان مفسده جوی رومی در  
یک جا جمع کرده، یک یک زنان را به مزایده  
می گذاشت و هر کس که مبلغ بیشتری می  
پرداخت خاتمی به نام «خاتم مطران» بدو می  
دادند و در مهمانخانه شهر جای می گرفت  
و این خاتم یا انگشتر در حکم سندی بود که  
زن بدکار آن شب از تعقیب مصون بود و  
نیز عضدالدوله و فاطمیان بر رقاصان و  
روسیان عوارض بستند (ص ۱۰۰ - ۱۰۱)  
مقدسی نیز در احسن التقاسیم درباره  
شیراز نوشته است:

فاحشه خانهها آزادند (ج ۲ - ص ۶۴) و  
نیز جایی دیگر: فاحشه خانهها در شیراز با  
جواز رسمی آشکار پذیرفته شده اند و مردم  
همانند گرمابه بدانجا آمدوشد دارند (همان  
کتاب ص ۶۵)

در داستان خسرو قبادان و ریدک وی نیز  
«آن کار دیگر» اصطلاح مؤدیانه ای درباره  
هم آغوشی و بدکاری و فسق است (مجموعه  
مقالات دکتر معین ج ۱ - ص ۹۶)  
و «آن کار دیگر» از قبیل همان «کار»  
دخترانی بوده است که از مستوری توبه  
می کرده اند و حافظ جایی دیگر آنرا از  
اعمال واعظان بتلوه فروش بالای منبرها  
شعرده است:



واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند چون به خلوت می روند آن کار دیگری می کنند. شاه ترکان

دیوان حافظ را ورق می‌زنیم و اینجا و آنجا شواهد دیگری درباره تاریخ و وضع اجتماعی زمان و حتی مسائل خانوادگی و زندگی خصوصی شاعر می‌یابیم و از آن جمله است سه بیت درباره شاه شجاع یا شاه ترکان و در همین و تأثیر پذیری او از فتنه گران و مدعیان حافظ و شرم نکردنش از داستان‌های مظلومیت‌های بی‌گانه‌ای چون سیاوش.

شاه ترکان سخن مدعیان می‌شود شرمی از مظلمه خون سیاوش شش باد شاه ترکان از حال مردم زمانش فارغ بوده است:

سوختم در چاه صبر از بهر آن شمع چگل  
شاه ترکان فارغست از حال ما کورستی  
شاه ترکان حافظ را به چاه اتهام‌چاه  
بسیار، نا مسلمانی در افکنده است.  
شاه ترکان چو پسندید و به چاه افکند  
دستگیر از نشود لطف تهنیت چکنم  
(چون توجیه شاه ترکان بودن شاه شجاع  
در کلاک خیال انگیز آمده است در اینجا  
مکرر نمی‌شود).  
بار

دیدیم که دیوان حافظ آئینه حقیقت  
نمای عصر او و نیز زندگانی خود اوست.  
درباره حقایق تاریخی که در آثار (تاریخ  
نگاران) کمتر می‌یابیم نمونه‌هایی از سخنان  
حافظ را نقل و شرح کردیم و اکنون جای  
آن است که درباره زندگانی خصوصی و  
محرمانه خود او و نیز سیر معنایی ترکیب‌هایی  
که به کار برده است نمونه‌هایی را بررسی  
نمائیم.

حافظ «بار» را در معانی مختلفی به کار  
برده و در آنها غالباً نمونه‌هایی از هنر ایهام یا  
خیال‌انگیزی ارائه کرده است، چنانکه در  
(زیر بارند درختان که تعلق دارند) بار،  
هم معنی میوه داده است و هم سنگینی یا  
چیزی را که بردوش یا پشت می‌برند و  
در عربی حمل می‌گویند.

باری، بحث کنونی ما درباره کاربردهای  
مختلف «بار» در دیوان حافظ نیست، مقصود  
خیال‌انگیزی و راز نهفته در «بار» در بیت زیر  
است:

ساروان بار من افتاد خدا را مددی  
که امید گرمم همزه این محمل کردی  
این «بار» مانند شاهدهی که گذشت، بار  
دو معنی را به‌دوش کشیده است: یکی حمل  
یا باروبنه سفر به قرینه (محمل) در همین  
بیت، و دیگری فرزند یا میوه زندگانی به  
قرینه بیت دیگری در همین غزل:  
قره العین من آن میوه دل یادش باد

که چه آسان بشد و کار مرا مشکل کرد  
(محمل) نیز بار دو معنی را حمل کرده  
است، یکی دو اطاق که در سفرهای کاروانی  
قدیم بر پشت ستور می‌نهاد، دیگری می-  
نشسته و در دیگری مقداری باروبنه به‌وزنی  
می‌نهادند که سنگینی دو اطاق محمل  
متعادله و توازن باشد و مانع کج شدن و افتادن  
محمل گردد و دیگری، حمل یا بار یا همان  
فرزند و (میوه دل) و بدینگونه (محمل) مادر و  
باردار آن فرزند یعنی همسر یا (ماه کمان  
ابروی) حافظ بوده است به قرینه بیت دیگری  
در همین غزل:

آه و فریاد که از چشم حسود مه‌چرخ  
در لحد ماه کمان ابروی من منزل کرد  
از معانی سه‌بیتی که گذشت: ۱- کاروان  
بار من افتاد... ۲- قره‌العین من آن میوه



دل... ۳- آه و فریاد که... چنین بر می‌آید  
که حمل یا «بار» و باردار یا زن حامله (محمل)  
در یک زمان و چه بسا که در یک سفر کاروانی  
در گذشته‌اند، آنچه این احتمال را تقویت  
می‌کند سخن گفتن حافظ در همین غزل از  
غم چشم و روی خاک آلود خود است به خاطر  
این (بار) و (باردار) متعلق یا از آن او در این  
کاروان، و بدینگونه در چنین مصیبتی جای  
طنز و شوخ‌طبعی کردن و به‌استناد (بار من)  
خود حافظ را صاحب آن (بار) و باردار و  
حامله شمردن نیست.

و آیا اشارت حافظ در جایی دیگر به  
داستان موسی و دردد زایمان همسر او در کوه  
طور تداعی کننده بارداری و بارانداختن  
همسر حافظ و به‌سبب عوارض ناشی از آن

مردن او نیست آنجا که گفته است؟  
مددی گریه چراغی نکند آتش‌طور  
چاره تیره شب وادی ایمن چکنم؟  
جالب اینکه حافظ در این هر دو مورد و هر  
دو مشکل «مدد» طلبیده است:

۱- ساروان بار من افتاد خدا را مددی  
۲- مددی گریه چراغی نکند آتش‌طور  
می‌دانیم که بیت مورد بحث ما درباره  
«بار» درغزلی آمده است به مطلع:

بلبلی خون دلی خورد و گلی حاصل کرد  
باد غیرت به صدش خار پریشان دل کرد  
شادروان استاد بهار در این بیت به جای  
باد (برق) گذاشته و در توجیه آن چنین  
نوشته‌اند: چون خدا نخواست من (حافظ)  
به چیزی علاقه داشته باشم برق غیرتش فرزند  
مرا از من گرفت (که) خود را به بلبل و پسرش  
را به گل و خواست خداوند را به برق که مایه  
ازین بردن گل شده است تشبیه می‌نماید.  
(بهار و ادب فارسی ج ۲- ص ۱۵۶)

اگر نسخ مختلف دیوان حافظ را بررسی  
کنیم گمان در هیچیک به جای باد غیرت (برق)  
غیرت نیامده باشد ولی بهار استاد و شاعر  
بزرگ روزگار ما که توصیه نظامی عروسی  
را به کار بسته و در جوانی دهها هزار بیت از  
اشعار متقدمان را به کنجینه ذهن و حافظه  
خود سپرده و چه بسا که بیش از این مقدار  
را یا از آثار متأخران و یا از سروده‌های خود  
پیش چشم داشته و بی‌بسته دواوین استادان  
را نیز می‌خوانده، کلمه (برق) به جای باد  
از حافظه‌اش تراویده و در غزل حافظ نشسته  
است. زیرا پیداست که صفت برق، آتش  
زدن و سوختن است پریشان کردن (پریشان  
دل کرد) نیست. پریشان کردن کر  
باد است و بی‌گمان حافظ (باد) گفته بوده  
است نه (برق) و این باد بوده که گلبرگ-  
های گل وجود فرزند حافظ را پریشان کرده  
و پر خاک ریخته چنانکه ماه کمان ابرویش را  
نیز در لحد منزل داده است.

باری، در اینجا هم حافظ را در اجتماعی  
می‌یابیم که چون سخن گفتن از مسائل  
محرمانه و خصوصی زندگی مافقت زن و  
فرزند و زایمان و بارانداختن و سرزنا رفتن و  
مانندهای اینها ناروا و ناپسندشمرده می‌شده  
است. وی از همه اینها ضمن به‌ظاهر حکایت  
کردن از بلبل و گل و خار و باد و نور چشم و  
میوه دل و بار و محمل و ساروان به مدد بار  
معانی آنها گفتگو کرده و بخشی از مشکلات  
و مصیبت‌های حیات خود را با دوستدارانی،  
در میان نهاده است.

شیرگیر  
گفتیم که حتی در بعضی از واژه‌ها و  
ترکیب‌هایی که حافظ به کار برده  
سرگذشت‌هایی از روزگاران گذشته مردم  
این سرزمین نهفته است. «شیرگیر» یکی



فرزند از تأثیر شراب پی و پوستش سخت و اندوختن به شادی کامیابی مبدل شد ولی هنوز از تأثیر شراب مست یا نیم‌مست بود که غوغای مردم از بیرون خانه برخاست.

شیری از آن بهرام‌گور زنجیر خود را گسسته و به کوچ و بازار آمده و مایه وحشت مردم شده بود. جوان نیم‌مست از خانه بیرون دوید خود را به شیر غرنده رسانید، پریشان او پرید گوش‌هایش را به دست گرفت و شیر را که هنوز سیر بود آرام و رام کرد. شیربان پریشان حال به دستی کمند و در دستی زنجیر از پی شیر در رسید، شیر را به زنجیر بستند و به جایگاهی باز آوردند. چون این واقعه شکفت آفرین را به بهرام‌گور گفته وی در این کار رازی نهفته دید و به پرسش و جستجوی احوال جوان پرداخت. مادر، راز فاکامی فرزند را در شب زفاف و کامیابی بعدی او را در اثر نوشیدن شراب و بی‌پروا و دلیر شدن و اعتماد بنفس یافتن در مقابله با شیر را از بی‌آن، شرح داد و بهرام فرمان حرام بودن شراب را نقض و آن را مشروع کرد:

نه چندان خورد می که بر نره شیر نشیند نیارد و را شیر زیر نه چندان که چشمش کلاغ سیاه همی بر کند مست خفته برآه به اندازه پر، هر کسی می، خوردید به انجام و فرجام خود بنگرید.

سخن را به پایان برسانم: فرهنگ تحفة الاحباب یا فرهنگ اوبه‌بی معنی نیم مست را برای «شیرگیر» ثبت کرده است. در فرهنگ آندراج دربارهٔ مأخذ داستانی این معنا خلاصه‌ای از شاهنامه نقل و به‌بیتی از نظامی گنجوی نیز اعتماد شده است. همچنین شادروان علامه دهخدا در لغت‌نامه در معنی نیم‌مست برای شیرگیر به تحفة الاحباب و آندراج و انجمن آرا استناد فرموده است.

با ورق زدن دیوان حافظ و مکرر خواندن و تأمل کردن در معانی سخنان گرانقدر او دهها نمونه از ناگفته‌های تاریخ زمان حافظ را می‌یابیم، در آئینه شعر حقیقت نمایش روزگار پر حادثه و بلا خیزش را می‌بینیم و خود او را شاعری کم‌گوی و گزیده‌گوی که جهانی از اندک‌هایش پر شده است می‌شناسیم و می‌ستاییم. و، گفتاری که تقدیم شد، اندکی از همان اندک‌ها بود.

(۱) اثر آدم‌متن ترجمه علیرضا ذکاوتی قراقرزولو.

از آن‌هاست که حافظ آن‌را دوبار گذشته از معنی دلاور و شیرافکن یا خیال‌انگیزی به مست و نیم‌مست گرفته است:

۱- غیب دل کردم که وحشی وضع و هر جانی مباح

گفت چشم شیرگیر و غنچ آن آهوبین ... دل گفت غنچ و دلال و کرشمه و چشمان. چون آهوی آن زیبا روئی را بنگر که حتی شیر را گرفتار می‌کند و نیز یعنی: چشم مست او را بنگر.

۲- بده تا روم بر فلک شیرگیر به هم بر زخم دام این گرگ پیر این بیت برگرفته از ساقی نامه حافظ است و حافظ در اینجا نیز خیال‌انگیزی نیم مست را برای «شیرگیر» در نظر داشته و گفته است: ای ساقی از آن آب اندیشه سوزی به من بنوشان که اگر شیر آن‌را بنوشد آتش بریشه و جنگلی که کتام خود اوست خواهد زد.

بده ساقی آن آب‌اندیشه سوز که گر شیر نوشد شود بیشه سوز اما این معنی نیم مست برای «شیرگیر» از کجا برخاسته است؟

متشأ و ماخذ آن‌را در داستان‌های مربوط به روزگار بهرام‌گور در شاهنامه فردوسی می‌یابیم و اکنون فشرده آن‌را می‌خوانیم: در یک مجلس صبوحی بهرام‌گور، پهلوانی ادعا کرد که می‌تواند هفت جام پنج‌منی شراب بنوشد و آنگاه بدون ظاهر شدن آثار مستی در او به خانه‌اش باز گردد ولی چون پای تجربه به میان آمد و وی پس از نوشیدن آن مایه شراب، سوار بر اسب به سوی خانه خود ناخت، تأثیر گرمی و رخوت و خواب‌آلودگی را به سبب نوشیدن شراب در وجود خود یافت و برای چاره‌گری خود را از همراهان جدا و نهان ساخت و در دامنه کوهی در چایگاهی سایه‌دار فرود آمد و به استراحت پرداخت. کلاغی سیاه از کوه پرواز کرد و دو چشمان پهلوان به خواب رفته را بر کند.

همراهانش زمانی که او را در چنین حالی یافتند رویداد را به اطلاع بهرام‌گور رساندند و او ضمن غمناک شدن از چنین فرجام حیرت‌انگیزی برای آن پهلوان، فرمان حرام بودن نوشیدن شراب را صادر کرد.

سالی گذشت و کفشگر زاده‌ای نوجوان زن گرفت ولی در شب زفاف از عهده آن کار سخت بر نیامد. مادرش نخست در غم این فاکامی تازه داماد گریست آنگاه درصد چاره‌جویی برآمد و به این منظور شرابی را که پیش از حرام شدن آن در خانه داشت به فرزند نوشاند.

کتابی بحث شامل سخنرانی‌های گروهی از دانشمندان، روحانیون مسیحی، و روزنامه نگاران اروپای غربی در مخالفت با استراتژی نظامی آتلانتیک شمالی (ناتو). این افراد طرفدار خلع سلاح هستند و سخنرانی‌های خود را در "دانشگاه نیوکاس" انگلستان انجام داده‌اند. مترجم کتاب هرمز همایونی‌پور در مقدمه خود به طرح عقاید استدلال‌های رجال مخالف جنبش اروپائی صلح پرداخته است تا خوانندگان کتاب از نظریات هر دو گروه آگاه شوند.

کتاب "بحثی در باب خلع سلاح" در ۲۵۰ صفحه از سوی انتشارات آگاه منتشر خواهد شد.

"سرودهای ریگ‌ودا" سرودهای مقدس هندوئی است و یکی از منابع اصلی شناخت فرهنگ و اسطوره سرزمین هند است. جلد اول این کتاب در دههٔ چهل منتشر شده بود. اکنون متن کامل دوجلدی "سرودهای ریگ‌ودا" با ترجمه و مقدمه تفصیلی دکتر محمدرضا جلالی نائینی از سوی نشر نقره منتشر می‌شود.

مجموعه‌ای از آثار خوشنویسی میرزا غلامرضا خطاط دورهٔ ناصری در دو بیست‌صفحه از سوی نشر نقره منتشر خواهد شد.

این کتاب شامل زندگینامه و یکصد و پنجاه اثر است که از مجموعه‌های خصوصی و موزه‌ها جمع‌آوری شده و اغلب این آثار برای نخستین بار چاپ و منتشر می‌شود. چاپ آثار میرزا غلامرضا تمام‌رنگی است.

مجموعهٔ شعرهای منوچهر نیکو و ناهید نیکو است. این دو شاعر جوان بیش از ده سال تجربیاتی شعری دارند و اولین مجموعهٔ شعرهای خود را به صورت مشترک و زیر عنوان "روز بکار و شب بردار" منتشر می‌کنند. این مجموعه ۵۰ شعر از منوچهر نیکو و ۱۵ شعر از ناهید نیکو را دربر دارد.